

اشعر با طعم سرخ |

یادداشت من در معرفی و نقد "خاکستر نور"، مجموعه شعرهای "عبدالله نایی"، که در شماره چهارم کتاب‌نامه منتشر شده است. (برای دریافت نسخه پی‌دی‌اف کتاب‌نامه می‌توانید به لینکی که در انتهای مطلب گذاشته‌ام، مراجعه کنید.)

عبدالله نایی در همان اولین شعرش از کتاب تازه منتشر شده‌اش «خاکستر نور»، مانیفست شعر و شاعری‌اش را آشکارا اعلام می‌کند: «گسست و گره»، گسستن از شعری که به نظرش هوس‌آلود و قفس‌آلود است، و گره خوردن به شعری که رنگ و بوی پرواز دارد و می‌خواهد داغ سرزمین خزان‌خورده‌اش را باز نمایاند:

ای دختر هوس / دیگر مرا به بستر شب‌های خود مخواه / دیگر مرا به صبح امید آرزو مده / دیگر لبان شعر مرا در سکوت شام / با آب اشتیاق لب‌ت شست‌وشو مده / دیگر نگاه لذت جادویی مرا / در مرم‌ر سپید تنت آشیان مده / ... / آری دگر ز شهر تپش‌های سینه‌ات / چون مرغ پیربالِ قفس‌دیده می‌پریم / وز گونه‌های سرخ به آتش کشیده‌ات / داغی به سرزمین خزان خورده می‌برم. (صفحه ۲۵)

شاعر در ادامه، مختصات روشن‌تری از مانیفست‌اش را به تصویر می‌کشد، داس و چرخ کارگاه را خطاب قرار می‌دهد و از آنها می‌خواهد تا بعد از این دستان دهقان و کارگر را زخم و رنج نرسانند، زیرا از این پس دستان پر شعله‌ی شاعر به دستان آنان گره خواهد خورد؛ و نهایتاً این‌گونه بی‌پیرایه و صریح، نسبت خود را با دهقان و کارگر، این دو نماد آشنای طبقه‌ای از مردم جامعه، که با تعبیر خلقِ زحمت‌کش از بقیه جامعه متمایز ساخته شده بودند، مشخص می‌سازد:

آری از این به بعد جهانم جهان اوست / وین شعر پر ز درد که هم‌گام راهم است / زین پس، نمایی رنج‌وی و داستان اوست (صفحه ۲۷)

این مانیفست، می‌تواند بازگویی شاعرانه و افغانستانی «رنالیسم سوسیالیستی» باشد، شیوه‌ای از کنش ادبی و هنری که در بستر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شکل گرفت، و تقریباً تا پایان عمر اتحاد جماهیر شوروی، مکتب مسلط، رسمی و مورد حمایت گروه‌ها و حکومت‌های کمونیستی، در درون و بیرون از شوروی بود. جریان رنالیسم سوسیالیستی، در دو سه دهه‌ی ابتدایی قرن نوزدهم، با اصالت دادن به روایت واقعیت‌ها، توجه و تمرکز بر زندگی مردمان فرودست، بیان مشکلات طبقاتی و بعضاً توصیف روند مبارزات مردمی را، سرلوحه‌ی خود قرار داد، و بدین ترتیب راه خود را از دیگر انواع رنالیسم جدا کرد. پیشگامان ادبی این جریان، سبک و سیاق زیبایی‌شناسانه و سیاسی به کار گرفته شده در رمان‌هایی چون مادر (۱۹۰۶) از ماکسیم گورکی و دن آرام (۱۹۲۸) از میخائیل شولوخوف را، برای تولید آثار ادبی خود سرمشق قرار دادند، و به این ترتیب عملاً این نمونه‌های درخشان را به عنوان الگوهای ادبی و هنری رنالیسم سوسیالیستی معرفی کردند.

با این حال، رئالیسم سوسیالیستی پس از رسمیت یافتن آن در کنگره نویسندگان شوروی در سال ۱۹۴۳ و تصویب اصولی چون جهت‌گیری حزبی، نگرش ایدئولوژیک و خوش‌بینی تاریخی، برای فعالیت نویسندگان و هنرمندان، پای در وادی نوعی «رمانتیک‌نگری انقلابی و توجیه‌گری حکومتی» نهاد، و با پرداختن مبالغه‌آمیز به نقش کارگران و دهقانان در جوامع کمونیستی، اولاً سعی کرد نشان دهد که زندگی مردم در چنین جوامعی، به یمن انقلاب کمونیستی بهبود یافته است، و ثانیاً تلاش کرد در کنشی تبلیغی و توجیه‌گر، مبلغ روش‌های خوب و بدی باشد که حکومت‌های کمونیستی، در قبال مردم، جامعه و فرهنگ در پیش گرفته بودند.

از اوایل دهه چهل خورشیدی، رئالیسم سوسیالیستی از طریق گروه‌های کمونیستی، به افغانستان نیز کم‌کم راه پیدا کرد و از اواسط دهه‌ی پنجاه خورشیدی، با قدرت گرفتن و به حکومت رسیدن این گروه‌ها، به جریان مسلط و رسمی در حوزه‌ی ادب و هنر افغانستان مبدل شد. عبدالله نایبی را در کنار اسدالله حبیب، ببرک ارغند، بارق شفیع، دستگیر پنجشیری و سلیمان لایق، که همگی از اعضای فعال و رده بالای احزاب خلق و پرچم بودند، از برجسته‌ترین و نامدارترین نویسندگان و شاعران این سبک در افغانستان بر شمرده‌اند.

عبدالله نایبی پزشک، سیاست‌مدار و شاعر برجسته‌ی دهه‌ی شصت، متولد سال ۱۳۳۴ کابل و فارغ‌التحصیل لیسه‌ی استقلال است، و مثل بیشتر فارغ‌التحصیلان این مکتب، کار و تحصیل و بود و باشش بعد از افغانستان، با فرانسه گره خورده است. او در سال ۱۳۵۳ با بورس تحصیلی وارد رشته پزشکی در فرانسه شد و در آنجا ابتدا به حزب کارگری فرانسه و سپس به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوست. در سال ۱۳۵۸ به دعوت ببرک کارمل، به افغانستان برگشت و در کنار فعالیت‌های مختلف حزبی، در سال ۱۳۵۹ در تشکیل اتحادیه نویسندگان افغانستان سهم گرفت و در سال ۱۳۶۳ منشی نخست آن شد. او در سال ۱۳۶۸ به مجله وطن به مدیر مسوولی ببرک ارغند پیوست، و در سال ۱۳۷۰ در بازگشت مجددش به فرانسه، مشغول به تحصیل در رشته فلسفه شد. پس از فراغت از تحصیل، در سال ۱۳۷۹ نهضت آینده افغانستان و در سال ۱۳۹۵ حزب نوین مردم افغانستان را، در ادامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، راه‌اندازی کرد. او هم‌اکنون در کنار طبابت و نویسندگی، ریاست این حزب را نیز بر عهده دارد.

«خاکستر نور» آخرین کتاب عبدالله نایبی است، مجموعه شعری شامل شش کتاب با حدود ۳۵۰ قطعه شعر، که به گفته فراهم‌آورنده‌ی مجموعه، محمد حسین محمدی، همه‌ی شعرهای منتشر شده و منتشر نشده‌ی او را در بر می‌گیرد: با بال‌های طلوع (سال انتشار اولیه: ۱۳۶۲، حدود ۶۴ شعر)، با بهار میعاد (۱۳۶۴، ۵۳ شعر و ۴ سرود)، رگبار بر مرمر (۱۳۶۶، ۳۲ شعر)، ایمان (۱۳۶۹، ۳۱ شعر)، معبد نگاه‌ها (۱۳۹۸، ۵۹ شعر)، بامدادی‌ها (مجموعه حدود ۱۰۰ رباعی و چند دوبیتی).

در تمام مجموعه‌ی خاکستر نور، حتی در همین عنوان مجموعه، می‌توان ردپای رئالیسم سوسیالیستی را در هر دو شکلش مشاهده کرد، هم در شکل اولیه و اصیلش، و هم در شکل حزبی شده‌ی رمانتیک و

توجیه‌گرش. منتها هر چه از کتاب‌های اول و دوم و سوم فاصله می‌گیریم و به کتاب‌های چهارم و پنجم مجموعه نزدیک‌تر می‌شویم، شعرها اصیل‌تر، قابل‌اعتنا تر و هنری‌تر می‌شوند، بی‌آنکه از بار تعهدی که سرلوحه‌ی این جریان ادبی است، خالی شوند.

در سه کتاب «با بال‌های طلوع»، «با بهار میعاد» و «رگبار بر مرمر»، که محصول سال‌های پیش از ۱۳۶۶ اند، با حجم بزرگی از شعرهای انقلابی با لحن حماسی و مبارزه‌خواهی مواجهیم که عاشقانه و بی‌پروا، از هر چه به حزب مربوط می‌شود و به دیگر مفاهیم برساخته شده از سوسیالیسم و کمونیسم، تمجید و تکریم می‌کند؛ سوسیالیسم و کمونیسمی که حالا به تمامی در حزب خلاصه شده و از مسیر خونینی که حزب برایش باز کرده، بر سریر قدرت و حکومت نشسته است. شاعر در بیشتر شعرهای این سه مجموعه، سعی دارد واقعیت خونین و غمینی را که در اطرافش می‌بیند، در حریری از رویاپردازی سرخ و ایدئولوژیک حزبی و انقلابی بپیچد و از ورای آن فردایی آفتابی و نورانی را نوید دهد:

تو جاودانه در نهان حجره‌های مغز من نشسته‌ای / تو حزب من / تو حزب قهرمان من / تو حزب خون
نشسته‌گان انقلاب ما / تو آشیان پرکشیده‌گان انقلاب ما / تو درد من، تو آه من، / امید بی‌کران من / ... /
رونده‌گان راه تو / ... / برای آنکه دشت‌های داغ / و قلب‌های غم‌کشیده‌گان سرزمین ما / شکوفه برکشند! / به
نام تو / به پای آن درفش سرخ / به جنگ بوده‌اند و می‌روند (با بال‌های طلوع، صفحه ۳۲)

دیدم که با سرود / لب را به شیشه‌بند بهاران نهاده‌ای / تن را به فرش جاده‌ی پر خون انقلاب / هموار کرده‌ای
/ هر جا برای حزب - که خورشید راه ماست / پیکار کرده‌ای / اینک که سایه‌های غمین کوچ می‌کنند / از چتر
فابریک / از چتر روستا / می‌بینمت که بر پر هر شعر زنده‌گی / آوا کشده‌ای / دستی در آن تفنگ / دستی به
تاج اوج تمنا کشیده‌ای / با قامتی رها چو سپیدار آرزو / بر باغ آسمان / بر شهر آفتاب / فردا کشیده‌ای (با
بهار میعاد، صفحه ۱۲۶)

تو می‌روی [به سربازان شوروی که به زادگاه‌شان برگشتند] / به برگ‌برگ نوبهار سرزمین من سلام تست / به
سینه‌ی سپید بیدها، طلوع نام تست / و شهر - / کابل بلند قامت - / رهین گام تست / تو می‌روی / تنی اگر
سپرده‌ای / هزار قصه در نهفت ذهن ما / - برای تو - / ترانه می‌شود / رفیق سنگری اگر نثار کرده‌ای / به یاد
دار / که تاج سرخ بر چکاد این زمانه می‌شود (رگبار بر مرمر، صفحه ۲۵۲)

در دو کتاب «ایمان» و به‌خصوص «معبد نگاه‌ها» اما، که عمدتاً محصول سال‌های پس از ۱۳۶۶ اند، با چهره
اصیل‌تر و هنری‌تری از رئالیسم سوسیالیستی، هم در محتوای سخن و هم در شیوه بیان آن روبه‌رو می‌شویم:
به چکادها بنگر / که دامنه‌ی پر خون را / بر لاژورد فضا بخیه می‌زنند / به سنگ‌ها بنگر / که با حجم چشمی
صبورشان / فاتحه می‌خوانند / چادرت را / بر کوه‌ها هموار کن / و این قیامت صغرای خاک را / نقبی زن / تا
دهکده آزادی من / ... / بنگر / دلم می‌سوزد / به سربلندی شعر / به بیگناهی درخت / و لبخند بی‌پاسخ هر
کودک / خدای را / ای الهه عاشق / کلید بشارت را / به زادگاه من / تحفه ده (ایمان، صفحه ۳۶۶)

به یاد است؟ / آن‌گاه که نور / نخستین محراب شبانگاه کوچه‌های فقر بود / و آفتاب / تمنای دستانی فرورفته در سرمای سوزان زمین / با چشمانی / شسته در عطر آتش / دیدیم / چگونه بامداد را / از فراز گورها برچیدند / ... / با چشمانی انباشته از سوگ / دیدیم / چگونه بر دفترهای ژولیده‌ی خاک آلودشان / واژه‌های مرگ و کوچ و سفر را نوشتند / و فردا را / از تقویم / برچیدند / ... / با چشمانی / - دیگرخسته از دیدار - / دیدیم / چگونه بیده‌های زخمی باغ / بی‌وفایی باران را در ریشه‌های‌شان آزمودند (معبد نگاه‌ها، صفحه ۴۳۷)

جز کتاب آخر که مجموعه رباعی‌هاست، دیگر شعرهای خاکستر نور عمدتاً در دو قالب نیمایی و سپید سروده شده‌اند. فراوانی تصاویر، حجم قابل‌اعتنایی از روایت، ترکیب‌های پرسامد وصفی و اضافی، تعبیرهای زیبایی که گاه به نازک‌خیالی پهلو می‌زنند، استفاده‌ی پر حجم از تشبیه‌ها و استعاره‌ها و ایهام‌های اغلب بکر و دست اول، استفاده بقاعده از موسیقی کناری و واژگانی، و استفاده از بازی‌های زیبایی‌بخش و استحکام‌بخش زبانی، از اصلی‌ترین ویژگی‌های زیبایی‌شناسانه و هنری در بیشتر شعرهای عبدالله نایی است، که حلاوت خاصی را از خواندن شعرهایش نصیب خواننده می‌سازد:

در کوچه عطر سایه و دیدار می‌دود / شاید / در پلک باز یک در خاموش / - در نهفت - / دستی تنیده در نم دستان دیگری؟ (صفحه ۲۵۶)

می‌خواهم برویم / نمی / از سحرگاه دستانت را / به من خواهی بخشید؟ (صفحه ۳۷۷)

وقت بر پا شدن خیمه‌ی موهات به باد / عطر گندم ز تنت می‌ریزد / وقت دل دادن خورشید به پنهان همان خوب‌ترین پیرهن فصل درو / نور گندم ز تنت می‌بیزد / و تو با ناب‌ترین بوسه‌ی سرشیر به رخسار / سوی غم‌های زمستان زمین، داغ چو تب می‌آیی (صفحه ۲۵۷)

باد را / شریک دعای دست‌های سپیدت ساختی / آن‌گاه / خورشید را دیدم / که در رنگارنگی چشمانت / به انتحار می‌اندیشد. (صفحه ۴۲۲)

دیدم / - این سوی پلک‌های بنفشم - / خونی سیاه می‌شکفت از درون سنگ / (از زخم باز کوه) (صفحه ۴۴۱)

هرات / - شهر بند قصه‌های دور - / رهیده از کیود درد و سرنهاده بر چکاد نور / کنون دوباره غنچه بسته‌ای / و باز / - با عروق باز - / شکوه «سبزه‌وار» رُستنی / ... / و باز / در نگاه دختران پرگشوده‌ات / بهار رستنی (صفحه ۲۴۸)

انبوهی تصاویر و تشبیه‌ها و توصیف‌ها در شعر عبدالله نایی البته، در موارد فراوانی حرف‌ها و تعبیرهای زیبا و قابل‌اعتنای شاعر را، در ازدحام نه چندان لازم تصاویر و ترکیبات شهید می‌سازد، و باعث می‌شود حرفش گم شده یا به روانی به دست نیاید. نایی در بیشتر شعرهایش، تقریباً برای هر واژه‌ای یک یا چند صفت و توصیف هم ضمیمه کرده است، و در خیلی موارد با عبارات و تعبیراتی شامل سه یا چهار ترکیب وصفی و اضافی پی در پی روبه‌روایم:

من / سرگذشتم را / که تلخی زهر رفتنِ نابهنگام تو را داشت / چون حمیلی / ساخته از سنگ‌های کوچک
راه / - که کودکان در کنار گام‌های پیرِ پدرهای عاشق‌شان می‌یابند - / لای سرانگشتانِ صدف‌گونت رها کردم
(صفحه ۴۲۳)

آخرین کتاب مجموعه، «بامدادی‌ها» ۱۰۷ رباعی و ۲ دوبیتی را شامل می‌شود که بین سال‌های ۱۳۶۴ تا
۱۳۷۱ سروده شده‌اند. در برخورد اول، عنوان کتاب و قالب شعرها این گمان را به وجود می‌آورد که با
شعرهایی ذوقی، فردی و شبه‌عرفانی مواجهیم، اما در این کتاب هم همان طعم و رنگ موجود در سایر
کتاب‌ها را مشاهده می‌کنی: گهگاهی رمانتیک‌سرایبی انقلابی، بیشتر دغدغه‌ی مردم و وطن سوخته با چاشنی
رنالیسم سوسیالیستی، و البته در مواقعی هم آه و حسرت و دریغ:

هم‌گام، به ناکجای دنیا برسیم

هم‌بال، به اوج‌های آوا برسیم

هورای نجیبِ سرخ بشگفته به لب

باشد که به فتح شهر فردا برسیم (صفحه ۴۸۵)

صد شهر به غوغای نگاهت نرسید

صد باغ به خشکای گیاهت نرسید

عمری است که با سوختگان هم‌کیشیم

فریاد خدا رسید و آهت نرسید (صفحه ۵۰۶)

این شام که ایستاده بر شهر، صبور

بر پنجره‌ها بسته گمانش به عبور

آهی است که از هزار قربانی عشق

آورده کنون قامت خاموشِ غرور (صفحه ۴۹۵)

و نهایتاً اینکه، فارغ از تمام فراز و نشیب‌های محتوایی، زبانی و تکنیکی در مجموعه شعرهای عبدالله نایبی،
یک امر در تمام شعرهای او ثابت و چشم‌گیر است: «شعر با طعم سرخ»، از همان سرخ که با شوروی سابق و
احزاب خلق و پرچم پیوند خورده است. اگر به این طعم از شعر علاقه دارید، یا اگر میل دارید نمونه‌های
سرآمدی از این طعم شعر را مزمه کنید، و یا اگر می‌خواهید بر روی مثال‌هایی شایسته و قابل اعتنا، از این
طعم شعر در افغانستان تحقیق و بررسی انجام دهید، بی‌تردید «خاکستر نور» یکی از بهترین گزینه‌هاست .

۱۶ اسد ۱۳۹۹

http://khane-adabiat.com/wp-content/uploads/2020/09/KetabNameh_No04_990701.pdf